



مجله علمی فرهنگی اسلامبول - شماره ۱۷

مخزن نور

شماره ۱۷



در آستانه سالروز ولادت حضرت علی اکبر هستیم، جوانی که در عاشورا در راه عقیده و به عشق پدر و مولایش حسین(ع) از جان و جوانیش گذشت و به شهادت رسید.

در ایران، این روز به نام روز جوان نام گذاری شده، ما نیز به مبارکی این روز از جوانانی یاد می کنیم که آزادی را به قیمت آزادی خود برتنبیدند و در پایداری در عقیده و دفاع از حق و حقیقت راه مولای خود را پیمودند و به او اقتدا کردند.

خُنک آن قماربازی که بیاخت هرچه بودش و نماد هیچس الا هوس قمار دیگر



امید پروزی / اشعین کریمپور / فرید پدالهی / حمید مرادی / رضا انصاری / مصطفی دانشجو



کسری نوری / حمیدرضا آرایش محمدعلی شمشیرزن / کاظم دهقان / صالح مرادی / امیر اسلامی

روح کلی قانون اساسی بر این نکته دلالت دارد که حقوق و آزادی‌های اساسی برای کلیه شهروندان و اتباع ایرانی در نظر گرفته شده و همگان بدون توجه به وابستگی‌های قومی، نژادی، زبانی و حتی مذهبی در برخورداری از حقوق و آزادی‌های اساسی با هم مساوی‌اند. وجود کلمات کلی نظیر «همه»، «هر کس»، «هر ایرانی» و نظایر آن در اصل‌ها و بند‌های قانون اساسی (اصول ۲۹، ۳۴، ۴۱، ۳۲، ۳۳، ۲۳، ۱۴) همگی بر این نکته تاکید دارد قانون، محفوظ بودن جان و مال و شغل و مسکن، آزادی عقیده، انتخاب شغل، برخورداری از تامین اجتماعی، دادخواهی، مشارکت در اداره کشور و امثال اینها را برای همه افراد در اتباع کشور و شهروندان ایرانی صرف نظر از هر نوع وابستگی قومی، زبانی و مذهبی به رسمیت می‌شناسد و همگی بدون تبعیض از این حقوق می‌توانند بهره‌مند شوند. اما متأسفانه در میدان عمل شاهد برخورد های سلیقه‌ای و نابرابری‌هایی هستیم که نه تنها منحصر به اقلیت‌های دینی نیست و چه بسا گاه مسلمانان شیعه که در اوج از مصادیق آن هستند نیز در بر می‌گیرد به طوری که هر سال نیز شدت گرفته و همچنان شاهد بر کناری‌ها و محرومیت‌های بیشتری هستیم و نتیجه پیگیری و انعکاس آن نیز برای وکلا ابطال پروانه وکالت و در نهایت زندان بوده. در این شماره خبرنامه مجذوبان نور، به موضوع حقوق اجتماعی و شهروندی اقلیت‌های دینی نگاهی انداخیم و نیز با یکی از وکلای در اوج در این رابطه گفت و گویی انجام دادیم؛ امیدواریم که مطلوب سلیقه شما قرار گیرد.

مجدوبان نور

خبرنامه خبری، تحلیلی، فرهنگی مجذوبان نور
در زمینه حقوق بشر، علوم انسانی و علوم اجتماعی
سال اول / شماره هفدهم / تیر ماه ۱۳۹۱

- فرمایشات
- فرمایشات حضرت آقای مجذوب‌علیشاه
- معنای بیعت
- اخبار درویش
- ادامه فشار بر درویش کوار: بازداشت مجلس‌دار دهستان فرمشکان کوار
- احضار تلفنی چندین تن از درویش گنابادی و بازداشت ۲ درویش گنابادی بخش صفاد استان فارس در کمتر از ۲۴ ساعت
- منوع الملاقات شدن یک درویش گنابادی
- رد صلاحیت احسان حیدری از وکلای درویش گنابادی
- گفتگو
- گفتگوی با احسان الله حیدری از وکلای درویش گنابادی
- مقاله
- پرسش از نسبت تصوف و مدرنیته
- حقوق بشر
- جایگاه حقوقی - اجتماعی اقلیت‌های دینی در ایران
- نامه ارسالی مخاطبین
- تبویح و محرومیت برای خواندن نماز !!!

لزوم آگاهی از حقوق قانونی با اطلاع از قوانین، از حقوق قانونی خود دفاع کنید

جایگاه حقوقی - اجتماعی اقلیت‌های دینی در ایران

« بهنام دارایی‌زاده - رادیو زمانه »



رژیم سیاسی ایران، رژیمی تتوکرات و دین‌سالار است. هم قانون اساسی جمهوری اسلامی (به مثابه سند تاسیس نظام) و هم مواضع و عملکرد رسمی و غیر رسمی مسئولین کشور در طول بیش از سه دهه زمامداری، گویای چنین وضعیتی است. رفرمیست‌های رانده شده از حاکمیت نیز در نهایت از تعابیری به مانند «مردم‌سالاری دینی»، «اسلام رحمانی» و یا نظایر آن سخن می‌گویند (خاطرم آن هست که در سال‌های پیش چگونه مفهوم پیچیده و پردامنه‌ای به مانند «جامعه‌ی «مدنی» از سوی محمد خاتمی به مفهوم دینی «جامعه‌النبی» فروکاسته شد.

اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، نظام سیاسی کنونی را بر پایه‌ی باورهایی به مانند ایمان به خدای یکتا، معاد، امامت، وحی و ... معرفی کرده است. برابر با اصل چهارم همین قانون، تمامی قوانین و مقررات کشور (حتی ضوابط مالی، اداری و نظامی) می‌باید بر پایه‌ی اصول و قواعد اسلامی وضع شوند. در اصل دوازدهم به صراحت، دین و مذهب رسمی کشور «الی‌الابد و غیر قابل تغییر» اسلام و شیعه‌ی ۱۲ امامی تعیین شده است.

نهادهای و مراکز پر قدرتی به مانند رهبری، شورای نگهبان، دادگاه ویژه‌ی روحانیت و ... که اتفاقاً بخش قابل ملاحظه‌ای از قدرت سیاسی حاکم را نیز در اختیار دارند، صرفاً بر پایه‌ی تئوری‌ها یا آموزه‌های خاص مذهبی شکل گرفته‌اند. از سویی دیگر، بخش مهمی از بودجه‌ی عمومی کشور صرف مراکز، تبلیغات و ارگان‌های خاص مذهبی می‌شود. سمت‌گیری سوسیپدها و کمک‌های مالی دولت، به طور مشخص بر پایه‌ی معیارها و ملاحظات صرف مذهبی است. خط‌مشی‌های کلان نهادهایی به مانند رادیو و تلویزیون، نظام آموزشی و ... که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری افکار عمومی مردم دارند آشکارا در خدمت تقویت بنیان‌های دینی حاکمیت است.

با چنین وضعی، قابل پیش‌بینی است که «اقلیت‌های مذهبی» (به عنوان گروه‌هایی دگرپاش با تفکر و بینش‌رقیب) در این میان از چه جایگاهی می‌توانند برخوردار باشند. واقعیت این است که در چهارچوب حاکمیت دینی کنونی، حقوق «اقلیت‌های مذهبی» به‌طور مستمر و سیستماتیک نقض می‌شود. بخش عمده‌ای از اقلیت‌های دینی ایران (به مانند ترکمن‌ها و یا بلوچ‌ها) همزمان در زمره‌ی اقلیت‌های قومی - زبانی نیز به حساب می‌آیند؛ اقلیت‌هایی که از تبعیض‌های آشکار و مضاعف اقتصادی - اجتماعی حاکمیت نیز رنج می‌کشند.

برابر اصل ۱۳ قانون اساسی، مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان تنها اقلیت‌های شناخته شده‌ی کشور به شمار می‌آیند. بهاییان ایران که بزرگ‌ترین اقلیت غیر مسلمان جامعه را شکل می‌دهند (بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر) به‌طور عینی از تمامی حقوق و آزادی‌های دینی شناخته شده‌ای که به موجب نرم‌ها و استانداردهای جهانی معرفی شده است محرومند. بهاییان، نه فقط حق برگزاری آزادانه‌ی مراسم مذهبی خود را ندارند، بلکه در بسیاری از زمینه‌ها، حقوق شهروندی‌شان نیز به طور گسترده و مداوم نقض می‌شود.

استخدام بهائیان در اداره‌های دولتی ایران به استناد ماده‌ی ۱۴ قانون استخدام کشوری با مانع جدی روبه‌رو است. بهاییان حتی قادر به عضویت در نهادهای و مراکز به ظاهر غیر دولتی نظیر کانون وکلای دادگستری نیز نیستند. تا سال ۱۳۸۳ در فرم شرکت در آزمون دانشگاه‌ها، گزینه‌ای وجود داشت که بر پایه‌ی آن، داوطلبین کنکور می‌بایستی دین و مذهب اعتقادی خود را اعلام می‌کردند. به این وصف، بهاییانی که مایل نبودند هویت دینی خود را پنهان کنند و یا به دروغ گزینه‌ی «اسلام» را به عنوان باور دینی خود معرفی کنند، قادر نمی‌شدند در دانشگاه‌ها یا مراکز آموزش عالی کشور حضور یابند. دانشگاه‌هایی که برابر قانون، هزینه‌ی آن از محل درآمدهای ملی کشور و یا مالیات عمومی شهروندان تامین می‌شود.

تا سال ۱۳۸۲ دیه‌ی مسلمانان با غیر مسلمانان در ایران برابر نبوده است و شرکت‌های بیمه از پرداخت هزینه‌های درمانی مساوی امتناع می‌کردند (طبق ضوابط فقهی، دیه‌ی مرد مسلمان ده‌هزار درهم و دیه‌ی مردی که به اصطلاح اهل کتاب به حساب می‌آید ۸۰۰ درهم تعیین شده است. این رقم در نهایت در دی‌ماه ۱۳۸۲ به موجب مصوبه‌ی «مجمع تشخیص مصلحت نظام» برابر اعلام شد). هم‌اینک «شهادت» غیر مسلمان نه تنها

در دعاوی مابین مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌ها مسموع و پذیرفتنی نیست (ماده‌ی ۱۵۵ آیین دادرسی کیفری) بلکه در دعاوی میان غیر مسلمانان نیز هیچ وجهی ندارد.

مطابق قوانین جمهوری اسلامی، غیر مسلمان از مسلمان ارث نمی برد (ماده‌ی ۸۸۱ مکرر قانون مدنی). مسلمان به واسطه‌ی قتل غیر مسلمان قصاص نمی‌شود (ماده‌ی ۲۰۷ قانون مجازات اسلامی). رابطه‌ی جنسی مرد غیر مسلمان با زن مسلمان در هر صورت موجب قتل مرد است (ماده‌ی ۸۲ قانون مجازات اسلامی). ازدواج زنان مسلمان با غیر مسلمانان باطل است (ماده‌ی ۱۰۵۹ قانون مدنی). غیر مسلمانان حق تبلیغ و اشاعه‌ی مذهب خود را ندارند. غیر مسلمانان مجاز نیستند که عبادتگاه‌های تازه‌ای برای خود بسازند. حتی اهل تسنن برای نمونه در سراسر پایتخت چندمیلیونی تهران، حتی یک مسجد کوچک و دورافتاده نیز به اهل تسنن ایران اختصاص نیافته است.

مواردی که گفته شده، همه از جنس تبعیض‌های آشکار حقوقی است. آپارتاید رسمی و قانونی که چندین سال است به‌طور مستمر بر اقلیت‌های غیر مسلمان ایران اعمال می‌شود و متأسفانه جامعه‌ی روشنفکری ایران هم (به مثابه جامعه‌ای پیشرو و منتقد) در برابر آن سکوت کرده است و واکنش خاصی نداشته است.

واقعیت تلخ دیگر این است که تبعیض‌های اقتصادی - اجتماعی که ناشی از سیاست‌های دولت مرکزی در قبال مناطق اقلیت‌نشین است، بسی فراگیرتر، بی‌شمرانه‌تر و ناعادلانه‌تر است. برای نمونه، در بلوچستان ایران که مطابق تمامی آمار رسمی، توسعه‌نیافته‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین استان کشور است (۷۴ درصد بلوچ‌ها زیر خط فقر زندگی می‌کنند) به واقع شرایط شبیه به یک آپارتاید سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده است. از میان سه میلیون و ۲۰۰ هزار دانشجوی کشور، کمتر از دوهزار دانشجوی بلوچ در دانشگاه‌های ایران تحصیل می‌کنند. در تمامی این ۳۲ سال اخیر، مردم بلوچستان حتی یک استان دار سنی بلوچ نیز نداشته‌اند. تا جایی که در خاطر هست، در هیچ یک از دولت‌های پیشین، یک وزیر و یا حتی یک معاون وزیر بلوچ نیز در کابینه‌ها حضور نداشته است. در سراسر دستگاه وزارت خارجه ایران، حتی یک کارمند بلوچ نیز مشغول به کار نیست. در همه‌ی این سه دهه‌ی اخیر، تنها سه بلوچ، موفق شده‌اند که بورس تحصیلی خارج از کشور بگیرند. بی‌تردید ترکمن‌ها و یا عرب‌های خوزستان نیز وضعیتی خیلی بهتر از این ندارند.

با مقایسه‌ی شرایط مردم بلوچستان، ترکمن‌صحرا و عرب‌های خوزستان، با ترک‌های آذربایجان، می‌توان این چنین نتیجه‌گیری کرد که این ستم سازمان‌یافته، غالباً ریشه‌ی مذهبی دارد تا قومی - زبانی. آذری‌های شیعه‌مذهب ایران، نه تنها به‌طور سنتی در بازار و سایر مراکز مهم اقتصادی کشور حضوری چشمگیر دارند، بلکه تا اندازه‌ی زیادی در قدرت سیاسی حاکم نیز نقش و کارکرد داشته‌اند.

همان‌طور که اشاره کردم، خاستگاه تبعیض‌های مذهبی به‌طور مستقیم به ماهیت نظری و یا مبانی اعتقادی نظام جمهوری اسلامی برمی‌گردد. ساختاری ایدئولوژیک و دین‌بنیاد که از اساس نمی‌تواند موضعی یکسان در برابر عموم شهروندان داشته باشد. تا چند سال پس از تثبیت قدرت در نظام جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی آن، هنوز بر سر حقوق ابتدایی «اقلیت‌های دینی» در میان مسئولین حکومتی بحث بوده است. در سال ۱۳۶۲ شورای عالی قضایی از آیت‌الله خمینی در مورد مجازات اقلیت‌های دینی سؤال می‌کند. پاسخ کوتاه آقای خمینی این است: «بسمه تعالی، کفار مزبور در پناه اسلام هستند و احکام اسلام مانند سایر مسلمان‌های دیگر درباره‌ی آنها جاری است و محقوق‌الدم بوده و مالشان محترم است.» (صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۰۳).

از سال‌های ابتدایی قدرت‌یابی نظام اسلامی تا به امروز، صدها نفر تنها به واسطه‌ی فعالیت‌های دینی، بازداشت، محاکمه و در پاره‌ای از موارد به جرم «ارتداد» اعدام شده‌اند. جمع قابل ملاحظه‌ای از قربانیان کشتار تابستان سال ۶۷ که دوران محکومیت خود را نیز سپری کرده بودند، صرفاً با دستاویز و بهانه‌ی رویگردانی از اسلام کشته شده‌اند. فعالان سیاسی، نویسندگان و روشنفکران سرشناسی در دهه‌ی ۱۳۷۰ با استناد به برخی از فتوای مذهبی ربوده و به قتل رسیدند. پیروان سلسله‌های مختلف تصوف از گنابادی‌ها و نوربخشی‌ها و اهل حق و ... همگی در سال‌های اخیر تحت فشار و سرکوب مداوم بوده‌اند. خانقاها و مراکز مذهبی دراویش بسته شده است و حتی در برخی از موارد حکومت اقدام به تخریب حسینیه‌های آنها کرده است (در بروجرد، قم و اصفهان) بسیاری از دراویش و اهل تصوف در ایران پس از شناسایی از محل کار خود اخراج شده‌اند و یا منزل و محل کارشان مورد تفتیش قرار گرفته است.

«مذهب» رکن اساسی نظام سیاسی فعلی است. تجربه‌ی سه دهه حاکمیت مذهبی در ایران و رفتارهای تبعیض‌آمیز با اقلیت‌های دینی، نشان داده است که توسل به مذهب می‌تواند در عرصه‌ی سیاست (چه در مقام پوزیسیون و چه در مقام اپوزیسیون) خطرآفرین، تبعیض‌آمیز و توجیه‌ناپذیر باشد. موضعگیری صریح در برابر مسئله‌ی اقلیت‌های دینی و تبعیض‌های ناگزیر عقیدتی، تنها وظیفه‌ی دین‌باورانی نیست که هنوز به دنبال «جامعه‌النبی» و سامان‌دهی ساختار سیاسی بر پایه‌ی «اسلام رحمانی»‌اند، سکولارها و نیروهای لائیک جامعه نیز باید به روشنی در برابر تبعیض‌های مذهبی موجود و لزوم رعایت آزادی‌های دینی در ایران اعلام موضع داشته باشند.



گفتوگویی با احسان‌الله حیدری از وکلای دراویش گنابادی در خصوص رد صلاحیت ایشان در انتخابات هیات مدیره کانون وکلای استان لرستان

اخراج از مشاغل، برکناری از مسولیت‌ها و رد صلاحیت‌ها از جمله مواردی بارز و شایع در سلب حقوق قانونی دراویش به عنوان یک شهروند درجه اول در ایران است و پیگیری‌های دراویش و وکلا نیز اغلب به حکمی ختم می‌شود که مهری محرمانه دارد و نام اداره اطلاعات و امنیت نیز روی آن حک شده.



احسان اله حیدری که از وکلای درویش گنابادی است و پیگیری بسیاری از پرونده های نقض حقوق درویش بوده، خود از این روند مستثنی نبوده و مدت هاست که ایستادگی بر عقیده اش و پایبندی به اصول انسانی که از روز وکیل شدنش به آن سوگند خورده، و محرومیت های حرفه ای و تحصیلی زیادی را به وی تحمیل کرده است. وقتی با او در مورد این فشارها و بی قانونی هایی که بر او رفته صحبت کردیم به ما گفت: «**اگر قرار باشد از دیگران اجازه بگیرم که از چه کسی دفاع کنم و از چه کسی دفاع نکنم ترجیح میدهم برای امرار معاش راه دیگری را تجربه کنم و تا زمانیکه در کسوت مقدس و شریف وکالت باشم در دفاع از مظلومین با هر ایده و دین و مذهبی کوتاهی نخواهم کرد.**»

در این باره با احسان حیدری به گفت و گو نشستیم، او از دلایل رد صلاحیت اخیرش در انتخابات هیات مدیره کانون وکلای استان لرستان صحبت کرد و ما از اخراجش از دانشگاه پرسیدیم و ممانعت از ادامه دوره دکتری حقوق، و او از تهدیدات برای باطل کردن پروانه وکلالتش صحبت کرد، در ادامه بخش هایی از این گفت و گو را می خوانید:

آقای حیدری فکر می کنید چرا صلاحیت شما برای دوره دوم انتخابات هیات مدیره کانون وکلای دادگستری استان لرستان احراز نشد، مگر از لحاظ قانونی شرایط احراز صلاحیت چیست؟

عرض شود بر اساس تبصره ۱ ماده ۴ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ مرجع رسیدگی به صلاحیت نامزدهای هیات مدیره کانون های وکلا، دادگاه عالی انتظامی قضات است. بر اساس ماده ۲ همان قانون شرایط نامزدها در ۴ بند آمده است. به موجب بندهای ج و د آن نداشتن محکومیت انتظامی درجه ۴ به بالا و عدم اشتها به فساد اخلاق شروط اصلی در تأیید صلاحیت واجدین شرایط میباشد و جز این دو مورد شرط قانونی دیگری اعلام نشده است. لذا استعلامات دادگاه عالی انتظامی از مراجع ذیصلاح باید با مضمون این دو شرط باشد و لا غیر. کاملاً معلوم است که چنانچه وکیلی به هر دلیل دیگری از عضویت در هیات مدیره محروم شود **این محرومیت مبنای قانونی ندارد.** اینجانب با عنایات حق تعالی هیچگونه محکومیت یا کوچکترین سوء شهرتی ندارم و گواه این مدعا، پرونده ام در کانون وکلا و شهادت مجموعه قضات و کارکنان اداری و همکاران عزیزم و ۱۵ سال تلاش شرافتمندانه برای احقاق حقوق موکلینم و همچنین شهادت صدها دانشجو و همکاران دانشگاهیم می باشد. بنا بر این قانونا کلیه شرایط عضویت در هیات مدیره را دارا بوده و هستم. اما با توجه به اینکه به ویژه از زمان روی کار آمدن دولت آقای احمدی نژاد و با تعبیر و تفسیر خاصی که از مقوله امنیت در این دوره صورت گرفته، فضای امنیتی بر کشور حاکم شده و در تمام شئون زندگی مردم به شدت خود نمائی میکند، بدیهی است که با چنین رویکرد و برداشت اشتباهی از امنیت، حق امنیت که دارای شقوق مختلفی است و بعنوان یک حق بنیادی محسوب می شود به جای ایجاد فضائی آرام و ارائه شرایط مساوی و عادلانه برای رشد و کمال مادی و معنوی کلیه شهروندان خود به عاملی برای تبعیض و ایجاد تضاد بین اعضاء جامعه تبدیل می شود. نتیجه بوجود آمدن چنین فضائی ناراضیاتی عمومی (اکثریت) و توجیه ماموران بخش امنیت حاکمیت برای دخالت های روز افزون و غیر قابل قبول در امور مختلف ولو خصوصی ترین شئون زندگی شهروندان و تشدید فضای امنیتی خواهد بود. در چنین فضائی اصل حاکمیت قانون تحت الشعاع قرار میگیرد و اوامر و نواهی قانون «به معنای خواست اکثریت اعضاء جامعه» جای خود را به تصمیمات جهت دار و احیاناً مغایر با قوانین حاکم یک اقلیت (بخش امنیتی) در درون اقلیت حاکمان خواهد داد. **رد صلاحیت این جانب نیز متکی به قانون نیست و رئیس دادگاه عالی انتظامی فقط اراده مامورین امنیتی را امضاء و به کانون وکلای لرستان اعلام نموده است.**

نتیجه ی پیگیری شما و پاسخ کانون وکلای لرستان یا سایر مراجع ذیربط چه بود؟

من دیروز به صورت شفاهی از زبان یکی از اعضاء هیات مدیره فعلی و به طور رسمی در سایت کانون وکلای لرستان متوجه رد صلاحیت خود شدم. نکته جالب توجه آنکه در نیمه شب دوشنبه ۱۳۹۱/۴/۵ در اطلاعیه کانون به رد صلاحیت اینجانب و یکی دیگر از همکاران که رد صلاحیت شده تصریح شده بود ولی امروز (سه شنبه) اثری از آن نبود و مطلب مذکور را از متن اطلاعیه پاک کرده بودند. در مورد پیگیری قضیه باید عرض کنم نه تنها از کانون لرستان بلکه در هیچ مرجع دیگری موضوع را پیگیری نخواهم کرد چون به تجربه دریافته ام که همه راه ها به یک جا ختم میشوند یعنی اداره اطلاعات و درست اینجا همان نقطه آغاز داستان است و اگر قرار بود در این مرجع قانون مورد توجه و ملاک تصمیم گیری ها باشد از اول با چنین مسائلی مواجه نمی شدیم. در سال گذشته به همین صورت و فقط با ارائه یک نامه با وجودی که هیچ مشکلی با دانشگاه نداشتیم از کار اخراج شدم و رئیس واحد چند بار به اداره اطلاعات استان رفت و به من اعلام کرد که مشکل شما شرکت در مجالس درویشی و وکالت از درویش است باید تعهد بدهید تا کار شما درست شود. بنده از ایشان خواهش کردم در مراجعه بعدی دو مطلب را سوال کنند یکی اینکه آیا وکالت درویش خلاف قوانین مملکتی است؟ و دیگر آنکه وکالتی که در خارج از محیط دانشگاه و مطابق قوانین مملکت صورت میگیرد چه ربطی به شغل دیگر اینجانب در دانشگاه دارد؟ و چرا پس از سالها تدریس و با وجود آنکه عضو هیات علمی تمام وقت و رسمی دانشگاه هستم بدون کوچکترین تخلف یا اتهامی باید با یک نامه چند کلمه ای و بدون بیان علت، اخراج شوم؟! ایشان این سوالات را پرسیده بود ولی جواب قانع کننده ای نشنیده بود و به قول خودش تنها چاره کار را در تسلیم شدن به خواست آنها اعلام کرد. در قضیه جلوگیری از تحصیلم در مقطع دکترا همین قضیه مطرح شد. بنا بر این عقل حکم میکند فعلاً که امیدی به رسیدگی قانونی به اعتراض نیست وقت خود را تلف نکنم و انشا الله با پیش آمدن شرایط مساعد و تغییر رویه فعلی هم حقوق حقه خود را مطالبه و هم از عاملان تضییع آن شکایت خواهم کرد.

به نظر شما چرا نگران ورود شما و امثال شما به کانون وکلای دادگستری استان لرستان و یا سایر مسئولیت ها هستند؟

البته این مطلب برای خود من هم سوال است؟ چرا باید افرادی که تحت تعلیم و تربیت پیر روشن ضمیر خود مردمی قانونگرا، صلح طلب، مسولیت پذیر، اهل مراقبه و تقوی هستند و شعارشان شفقت به همه مخلوقات و خدمت به خلق است و از طرفی شیعه اثنی عشری هستند یعنی همان مذهبی که مبنای مشروعیت حکومت قرار گرفته به زعم همان بخش از حاکمیت که در بالا به آن اشاره شد نباید در مسولیت ها سهیم باشند؟ اصلاً مسوولیت های سیاسی و اجتماعی و مشاغل چه ربطی به عقاید شهروندان و روشهای پرستش خدا دارد؟ **بر اساس کدام حکم عقلی و شرعی مبنای**

تقسیم مشاغل و مسوولیت‌های مختلف دولتی عقاید شهروندان است؟ ثروتها و منابع و امکانات یک کشور متعلق به ملت است و حکومتها نباید با ما بملک مردم رفتار مالکانه بنمایند و همه چیز را متعلق به خود بدانند و نه بر اساس عدالت و قوانین ناشی از اراده عمومی بلکه به میل و سلیقه خود آنها را به هر شخص یا گروهی که میخواهند هبه کنند. در ایش هم به عنوان گروهی از شهروندان باید در صورت داشتن شایستگی و شرایط قانونی بتوانند مانند بقیه مردم از امکانات بهره مند گردند. هیچ به این مطلب فکر کرده ایم که وقتی در یک حکومت مذهبی با گروهی پیروان همان مذهب و نه حتی اقلیت‌های مذهبی دیگر با چنین محرومیت‌ها و فشارهایی روبرو می‌شوید برداشت خود آن ملت و سایر مردمان جهان از حکومت‌های مذهبی چه خواهد بود؟ آیا ایجاد تفرقه بین افراد ملت به نفع نظام است؟ آیا ایجاد گسست اجتماعی حمایت از دین و نظام دینی است؟ البته این مطالبی که عرض شد یک روی قضیه است. روی دیگر آنست که با توجه قواعد آیین دادرسی در امور مدنی و کیفری بر خلاف روند جهانی شاهد تضعیف نقش وکیل در مراجع قضائی هستیم بعلاوه با توجه به لوایح و مقررات در دست تصویب و البته باز هم بر خلاف روند جهانی ملاحظه میشود که استقلال کانون‌های وکلا در معرض تهدید جدی قرار گرفته و اینها ناشی از امنیتی دیدن همه مسایل مملکت و امنیتی کردن فضای جامعه است و در اینجا باید عرض کنم که فضای امنیتی این چنینی برای کنترل جامعه در زمان‌های بحرانی مثل جنگ است و برای اداره مملکت نمیتوان از چنین استراتژی در دراز مدت بهره جست و دیر یا زود باید فضای جامعه را تطبیف کرد و من فقط امیدوارم که هرچه زودتر این تغییر استراتژی و جایگزینی قانون به جای تصمیمات فضاهای بحرانی صورت پذیرد و الا با لطماتی شاید غیر قابل جبران مواجه خواهیم شد. **به هر حال وقتی اراده همان بخش امنیتی در فرم‌های به ظاهر قانونی متبلور میشود حضور افرادی که قانونگرا هستند و به استقلال وکیل و کانون وکلا اعتقاد دارند در تضاد با این استراتژی‌ها است و به ناچار محکوم به حذف و طرد خواهند بود.**

در حال حاضر وضعیت دیگر وکلای در ایش گنابادی به چه صورت هست؟

باید عرض کنم مشکلاتی را که اشاره کردم مربوط به همه وکلای است که بنا بر سوگندی که در مراسم تحلیف خورده اند از متهمان سیاسی و عقیدتی در درجه اول به خاطر دفاع از حقوق انسانی و بعد به خاطر رعایت حقوق شهروندی در دادرسی‌های چنین متهمانی، در دفاع از حقوق موکلین خودشان با شجاعت عمل، وکالت آنها را با علم و اطلاع از عواقب آن قبول میکنند. در حال حاضر همکاران من آقایان مصطفی دانشجو، فرشید یداللهی، امیر اسلامی، امید بهروزی و افشین کریمپور ماههاست که در زندان اوین به سر میبرند و چند تن از آنها به شدت بیمارند. پروانه وکالت آقایان دانشجو و بهروزی ابطال شده و با کمال تاسف خود و خانواده‌هایشان در وضعیت بسیار سختی بسر میبرند. البته باید عرض کنم در ایش این سلسله جلیله خودشان را از یک خانواده بسیار بزرگ و فرزندان معنوی پیر بزرگوار جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه می‌دانند که خود ایشان از حقوقدانان برجسته و سالها قاضی دیوان عالی کشور بوده و بعد از بازنشستگی به کسوت وکالت در آمده اند. لذا در هر حال یار و غمخوار هم‌دیگر هستند و تا جائیکه امکان دارد جای خالی برادران زندانی خود را پر می‌کنند و از آلام خانواده‌های زندانیان می‌کاهند.

از سایر از فشارها و محرومیت‌هایی را که در این سالهای اخیر به شما روا داشته شده بفرمایید؟ و فکر می‌کنید که تا کجا ادامه پیدا کند.

در سال ۸۷ از تحصیل در مقطع دکتری در رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم محروم شدم. در سال گذشته از دانشگاه اخراج شدم. در روزهای اخیر برای عضویت در هیات مدیره کانون رد صلاحیت شدم. در ماه گذشته دو نفر از دوستانم در هیات مدیره کانون به نقل از رئیس فعلی کانون گفتند که اداره کل اطلاعات استان طی نامه‌ی کتبی خواستار ابطال پروانه وکالتم شده و رییس کانون خواسته که در این مورد با ایشان مذاکره کنم. در دوره اول علی‌رغم میل و رضایت خودم هیات مدیره کانون مرا به سمت رییس دادگاه انتظامی منصوب کرد، بعد اظهار کردند که مسوولین امنیتی دادگستری از آنها خواسته اند که مرا عوض کنند بعد مرا تحت فشار گذاشتند تا استعفا بدهم و وقتی با مخالفت من روبرو شدند گفتند که مرا به ریاست شعبه دوم منصوب کردند، ولی باید عرض کنم نه حکمی به من ابلاغ شد و نه هرگز شعبه دوم تشکیل شد! وقتی هم که هنوز از دانشگاه اخراج نشده بودم به عنوان مدیر گروه انتخاب شدم ولی رئیس واحد حکمی صادر نکرد و گفت اطلاعات مخالفت خواهد کرد و شما مورد تایید نیستید. در مورد تهدید جدید یعنی ابطال پروانه وکالتم باید عرض کنم چنین اقدامی فاقد مبنای قانونی است و هیات مدیره کانون نباید تن به چنین خواسته‌های آشکارا غیر قانونی بدهد و همکاران محترم بنده باید بدانند در معرض آزمون تاریخی هستند و نحوه برخورد آنها در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد پس بهتر است پایان بین بوده و در بین سایر کانون‌ها و کل جامعه وکالت با نادیده گرفتن قانون و استقلال کانون وکلا شرافت و حیثیت خود را برای همیشه لکه دار نکنند. البته خود بنده ترجیح می‌دهم وکیلی قانونمند و آزاده باشم و حاضر نیستم شرافت وکالت و دین و انسانیت خود را با هیچ چیز عوض کنم و تا زمانیکه در کسوت مقدس و شریف وکالت باشم در دفاع از مظلومین با هر ایده و مذهبی کوتاهی نخواهم کرد و فقط در چنین صورتی به وکیل بودن خود افتخار خواهم کرد **و اگر قرار باشد از دیگران اجازه بگیرم که از چه کسی دفاع کنم و از چه کسی دفاع نکنم ترجیح میدهم برای امرار معاش راه دیگری را تجربه کنم .**

در خاتمه از همه مردم پاک نهاد و متدین ایران برای رفع همه گرفتاریها خصوصا آزادی عاجل همه زندانیان عقیدتی و سیاسی و به ویژه وکلای در بند و بازگشت آنها به آغوش خانواده‌هایشان ملتمس دعا هستم. العاقبه للمتقين.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

نامه های ارسالی مخاطبین

به این وسیله سایت مجذوبان نور و خبرنامه مجذوبان نور از تمامی شما درویش، مخاطبان و علاقمندان مباحث حقوقی و اجتماعی و عرفانی که با ارسال مطالب هر چه پر بار تر شدن سایت و دلگرمی این مجموعه را مهیا می سازید قدردان هستیم و دست شما را در همکاری هر چه بیشتر می فشاریم، آری به اتفاق جهان می توان گرفت...

توبیخ و محرومیت برای خواندن نماز!!!

دیر زمانی است که به بهانه های واهی ولی در واقع به جرم حق گوئی و حق طلبی، انسانهای آزاده و خدمتگزاران صدیق را به سیاهچالهای مخوفشان می اندازند تا مبدا چهره ی پلید و ستمکارشان در انظار جهانیان رو نمایی گردد و پرده از روی کریه دژخیم صفتشان برافتد. سایتهای خبری را می بندند و به طرق مختلف به بایکوت خبری می پردازند که مبدا همین حرف حقی نیز که از زبان غیرتمندان و رجال این بوم و بر بیرون می آید، گردی بر عبای آقایان بیفشاند.

فکر می کردیم که فقط و کالت در این کشور جرم بود، اما گویا نماز خواندن در زندان هم عواقبی سنگین تر از نخواندنش دارد، گویا این آتش لجاجت و حسد آرام نمی گیرد و عیب جویی و آزار به جایی می رسد که می بینیم از یک طرف برای به جماعت نماز خواندن مواخذه می کنند و برای نماز اجازه نامه ی روزانه و هفتگی می خواهند و از طرفی دیگر به جرم نماز خواندن به صورت فردی کتک می زنند و تیبیه می کنند و توبیخ می نویسند از ملاقات محروم می کنند.

آن هم در کشوری که ادعا گوش خلق را کر می کند، و جمهوریت و اسلامیت به صورت شعار فریاد می شود، انسانهایی مسلمان و معتقد از همین مردم، به جرم نماز خواندن شکنجه می شوند و کتک می خورند. آخر بایستی بررسی نمود که این چه نمازی است که اینان را آنچنان می ترساند که اینچنین در مقابله با آن بر می آیند؟! مگر خود این جماعت تبلیغ نماز نمی کنند؟!

اگر من نوعی، به صورت فردی یا با اقتدا به پیشنمازی غیر، نماز بخوانم چه عقده ای از این جماعت خود پرست، تحت فشار قرار می گیرد که اینچنین بی شرمانه متعرض حقوق انسانی می گردند و وحشی صفتانه به جان و مال و عقیده ی من می تازند؟! آیا این رفتار دون صفتانه، نشانه ی این نیست که اینان درد دین و نماز و اسلام و عقیده را ندارند بلکه مراد اینان، از این سجاده آب کشیدن ها، تثبیت «خویش است و ابقای مقام خویش». اینان همان قاسطینی هستند که با شعار بر پایی قسط و عدالت، خود را و خود پرستی ها و امیال پستشان را بر دیگران تحمیل می کنند و به همین منظور با، بر سر نیزه کردن دین، نه دیگران را که خویش را می فریبند؛ «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» [۱]

اینان اسیر هوا و هوسهای خویشند، هر چند خویشان را آزاد می پندارند و «این من حق طلب و حقیقت جو هستم که آزادم.» آزاد از بند رقیب های پست قدرت طلبی و جزم نگری، آزاد از زنجیرهای پنهان خود محوری و خود خواهی، آزاد از شعارهای تو خالی و دهان پر کن که برای فریب خلق خدا به کار می برند تا شکم ها و جیب های گشادشان را از حرام انباشته نمایند و اینچنین به آتشی که خود می افروزند خواهند سوخت. اینان اسیرند، هم در این دنیا اسیر هوایشان و هم در آن جهان که جز رونمایی همین دنیا نخواهد بود. و تنها با نیم نگاهی به خوبی می توان دید که رزق دلهای بیمار اینان، هم اکنون جز زقوم جهنم نیست.

دلهایی که خواسته های نفسانی، هیچ نقطه ی روشنی را در آن باقی نگذاشته تا لمحہ ای ببیندیشند که آخر چرا؟! هرگز، اینان هرگز نمی اندیشند که چرا چنین اند؟! و این از خصوصیات سخت بیماران روانی است که همواره از خود آگاهی و خودشناسی وحشت دارند، و شخصیت متزلزل و بیماران را در پشت آبرویی تصنعی با شعارهای تو خالی و پر طمطراق پنهان می سازند تا مبدا با شناسایی جهالت ها و حماقت ها و بی لیاقتی هایشان از جایگاه فعلی شان کنار گذاشته شوند.

اینان به هیچ قیمتی حاضر به بیرون آمدن از تاریکی ها و روشن نمودن و حلاجی اعمال و رفتار خویش نیستند تا مبدا با لایقان و دانایان مقایسه شده و مورد بازخواست قرار گیرند و به همین دلیل و از واهمه ای که بر نتیجه ی این روشنایی دارند، کوچکترین ندای حقی را در نطفه خف می نمایند. و حتی با تجسس در خانه های ذهن افراد، هراس خویش از آگاهی به حقیقت را نمایان می سازند و این در حالیست که با حماقتی تمسخر آمیز و مثال زدنی، رفتارهای خود را به دفع فساد و فتنه نسبت می دهند.

اینان خود از همه مفسد ترند و نمی دانند ... « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ » [۲]

کفه ی ترازوی ظلم را چنان سنگین و مظلومان را چنان جگر خون کرده اند که روی لشکر چنگیز و جیش یزید را سپید نموده اند. پروردگارا تو را به آه دل مظلوم قسم می دهیم که ظلم اینان را به هر طریقی که خود روا میداری به پایان برسان، الهی تو را به غیرتت قسم می دهیم که شرّ این نامردمان را از سر مردمان آزاده ی این مرز و بوم کوتاه نما، و تو را به عزتت قسم می دهیم که اسیران را از قیود اسارت و بندگی غیر رهایی بخش. الهی آمین.

به یاد درویش گنابادی غیرتمند که در زندان سر تسلیم در برابر ظلم فرود نیاورده و همچون کوهی استوار در دفاع از عقاید خود ایستاده اند و خواهند ایستاد و با این محکم و استوار ایستادن، ندا می دهند :

ما تیغ برهنه ایم در دست قضا خود کشت هر آنکه خویشان بر ما زد

[۱] (بقره / ۱۰ و ۹) با خدا و مؤمنان نیرنگ می یازند ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی زنند و نمی فهمند / در دلهایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

[۲] (بقره / ۱۲ و ۱۱) و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می گویند ما خود اصلاحگریم / بهوش باشید که آنان فسادگراند لیکن نمی فهمند.

پرسش از نسبت تصوف و مدرنیته



دکتر علی اصغر مصلح - عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی
برگرفته از مجموعه کتابهای "عرفان ایران"

از آغاز دوره تلاقی ایران با فرهنگ مدرن نظرات متفاوتی درباره تصوف اظهار شده است. برخی وحدت وجود صوفیه را بهترین وسیله برای پذیرش پلورالیسم و تسامح و تساهل موردنیاز در دوره مدرن پنداشته‌اند. بعضی جهان‌بینی صوفیانه را مانع شکوفایی تفکر علمی و عقلانی، و یا عامل امتناع اندیشه سیاسی در تاریخ ایران تلقی کرده‌اند. برخی عرفان را مناسب‌ترین وسیله برای تثبیت ایمان فردی درونی در مقابل ایمان کیش‌مدار پنداشته و آن را مستعدترین عنصر برای ایجاد حرکت اصلاح‌گرایانه دینی در ایران معرفی کرده‌اند. گروهی رواج و تمسک به آثار صوفیه را بهترین تمهید برای فرارفتن از نیهیلیسم پدید آمده در قرن بیستم دانسته‌اند و یا آن را مأمونی مناسب برای انسان بی‌قرار و اسیر مناسبات عصر ماشین و تکنیک یافته‌اند.... مواضع و نظرگاه‌های بیشتری در مورد تصوف می‌توان برشمرد. نکته تأمل‌آور در این‌گونه موضع‌گیری‌ها آنکه همه آنها به‌نحوی براساس تاریخ عالم مدرن و اندیشه‌های پدید آمده در آن عالم، اظهار شده است. یعنی در پس این‌گونه نظرات به‌نحوی بین تاریخ ایران و تاریخ اروپا مقایسه شده و با ایده‌آل و مقصود قراردادن آن عالم، در مورد تصوف حکم شده و یا اینکه به قصد به‌کار بردن تصوف در عالم جدید و اقتضائات آن، در مورد تصوف داوری شده است.

به نظر می‌رسد برای هرگونه اظهارنظر درباره تصوف باید به این تفکیک توجه کنیم که آیا تصوف را در بستر پیدایش آن یعنی تاریخ اسلام و ایران مورد توجه قرار می‌دهیم یا آن را منفصل از این بستر. لذا می‌توان پرسش را در دو قالب مطرح ساخت:

۱. تصوف در تاریخ ما ایرانیان چه نقشی داشته و اکنون چه نقشی در عالم ما می‌تواند ایفا کند؟

۲. تصوف منفصل از بستر پیدایش آن، برای عالم معاصر چه ارمغانی می‌تواند داشته باشد؟

این تفکیک بسیار اهمیت دارد. اساس این تفکیک دو نحوه رویکرد نسبت به تصوف است. در رویکرد اول تصوف به‌عنوان سنتی پدید آمده در فرهنگی خاص و در نسبت با وارثان آن سنت موردتوجه قرار می‌گیرد. اما در رویکرد دوم تصوف منفصل از بستر پیدایش آن به‌عنوان سنتی معنوی و در فضایی کاملاً متفاوت و بنا به اقتضائاتی دیگر مورد التفات واقع می‌شود. در هر صورت در میان عناصر مقوم فرهنگ ایرانی، تصوف چنان جاذبه و تأثیری دارد که هرکس با آن اندک تماسی داشته باشد نمی‌تواند نسبت بدان بی‌تفاوت بماند. تصوف در درجه اول یکی از اجزاء و عناصر مقوم فرهنگ ایرانی است. بدون تصوف: تفکر، دین‌داری، ادبیات، هنر و حتی روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی حاکم بر زندگی ایرانیان صورت دیگری پیدا می‌کرد.

تصوف در کنار فقه و فلسفه و کلام و اخلاق و هنر و ادبیات و آیین سیاستمداری عالم ایرانیان را تشکیل می‌داده است. هرگونه کوشش برای فهم تاریخ و عالم ایرانی باید با نظر به این عناصر و نحوه پیوستگی آنها با هم صورت گیرد. تصوف در بستر تاریخ اسلام، به‌خصوص تاریخ

ایران پدید آمده و مسیر رشد و بالندگی

خود را در کنار سایر عناصر طی کرده است. در این بستر تصوّف نسبتی با قرآن، حدیث، زبان و ادب فارسی و عربی، و همین‌طور با تاریخ ایران قبل از اسلام و بالاخره با حوادث تاریخ پرفراز و نشیب ایرانیان داشته است.

با آغاز تحولات بزرگ اروپا در دوره جدید و شروع تلاقی‌ها، عالم ایرانی در هم شکسته می‌شود. با ورود عناصر فرهنگ مدرن به عالم ایرانیان، پیوستگی عناصر از بین می‌رود. ظهور اندیشه‌های نو درباره عالم و آدم و سیاست و حکومت و همین‌طور دستاوردهای علمی جدید و تأسیس نهادهای اجتماعی جدید باعث می‌شود بسیاری از باورها، اعتقادات و اندیشه‌های موجود در فلسفه و فقه و علوم و کلام اسلامی مورد تردید قرار گیرد و یا خط بطلان بر آنها کشیده شود. در این میان کمترین آسیب متوجه تصوّف می‌شود، چرا که آموزه‌های صوفیان کمتر از هر علم و مشرب دیگری دستخوش تحولات روزگار بوده است.

به تعبیر دیگر آنچه که صوفیان درصدد فهم و بیان آن بوده‌اند مشروط و وابسته به زمان و اقتضائات خاص نبوده است. لذا تصوّف چه قبل از تلاقی فرهنگ ایرانی با فرهنگ مدرن و چه پس از آن، هرگز اهمیّت و تأثیر خود را از دست نمی‌دهد.

تداوم تأثیر تصوّف بر فرهنگ ایرانی باعث ممزوج شدن جان ایرانیان با تصوّف شده است. به همین جهت هرگونه سخن گفتن از تصوّف به‌منزله سخن گفتن از جزیی اصلی از اجزاء روح و جان ایرانیان است. کمتر ایرانی فرهیخته و باسوادی است که فارغ از منش‌ها و گرایش‌های سیاسی و فرهنگی، در ذهن و جانش ابیاتی

از حافظ و سعدی و مولانای بلخی حک نشده باشد. به تعبیر درستی که به‌کار می‌رود، به‌تدریج دیوان حافظ به‌صورت لوح محفوظ خاطرات جمعی ما ایرانیان درآمد است و مثنوی مولوی حکایت جان بی‌قرار و در جستجوی معنای ما.

اگر کلام و فقه و فلسفه اسلامی پیوستگی عمیقی با شرایط تاریخی و حوادث زمانی دارد، تصوّف علی‌رغم پیوستگی با این عناصر به‌نحو عجیبی قابلیت انفکاک و طرح در فضاهای دیگر، مستقل از بستر پیدایشش دارد. از

همین‌جاست که تصوّف برای ما ایرانیان و غیرایرانیان دو حکم متفاوت می‌یابد و ممکن است منشأ دو تأثیر متفاوت شود. ما به‌طور دست‌اول و همراه با سایر اجزاء فرهنگ‌مان تصوّف را تجربه کرده‌ایم. لذا به‌محض کوشش برای تحکیم و تثبیت نقش آن در حیات امروزمان با پرسش‌های بسیاری روبه‌رو می‌شویم. اما کسی که مثلاً در فضایی کاملاً مدرن و متفاوت زندگی کرده است، ممکن است پس از آشنایی با تصوّف بدان گرایش پیدا کند و با آن نسبتی خاص برقرار سازد - نسبتی که برای ما درست قابل فهم نباشد و یا آن را به‌زعم خود تفسیر کنیم - حتی آن را علاج مشکلاتی در عالم خود بیابد.

باتوجه به این مقدمه می‌کوشیم با طرح سه پرسش انحاء نظرات در باب تصوّف را از هم تفکیک کنیم و پس از تبیین اجمالی آنها، با بیان دریافت خود به زمینه‌ای برای تحقیقات بعدی اشاره کنیم:

۱. آیا می‌توان مانع پیدایش اندیشه‌های جدید در تاریخ ایران، به‌خصوص اندیشه‌های سیاسی پدید آمده در تاریخ مدرنیته را تصوّف دانست؟

۲. پس از تلاقی ایران با فرهنگ مدرن، آیا تصوّف مانع استفاده از دستاوردهای تفکر و تمدن مدرن است و یا تسهیل‌کننده آن؟

۳. تصوّف، منفصل از بستر پیدایش آن چگونه ممکن است در عالم معاصر تأثیر گذارد؟

چنان‌که ملاحظه می‌شود هر سه پرسش به‌نحوی به «پرسش از نسبت میان تصوّف و مدرنیته» باز می‌گردد. حتی پرسش اول علی‌رغم عدم نسبت مستقیم آن با مدرنیته، نحوه طرح پرسش برخاسته از فکر مدرن است. پس نزدیک شدن به پاسخ منوط به طرح و فهم درست نسبت بین تصوّف و مدرنیته است.

کسانی که عرفان را عامل زوال اندیشه‌ورزی در تاریخ ایران دانسته‌اند، به‌نظر می‌رسد که از روح حاکم بر تاریخ اسلامی غفلت کرده‌اند. عقلی که در عالم اسلامی منشأ پیدایش فلسفه مشایی و کلام معتزلی و شیعی شده است، نسبتی با تصوّف و حکمت اشراقی و شریعت و فقه و مناسبات سیاسی و اجتماعی داشته است. مقایسه این عقل با عقلی که در تاریخ اروپا منشأ رنسانس و تحولات علمی و اجتماعی و فرهنگی شد نامربوط و تا حدی تخیلی به‌نظر می‌رسد. اگر عقل در اروپا به سمتی رفت که بر اشراق و عرفان غلبه کرد، در عالم ما به سمتی رفت که درنهایت مغلوب عشق و اشراق شد. تاریخ و سرنوشت ما با تردّد بین عشق و عقل رقم خورده است. اینکه سعدی می‌گوید: «عشق ورزیدم و عقلم به ملامت برخاست» این ملامت‌گری

عقل در عالم ما نتیجه‌ای نبخشید و بالاخره این تردّد و کشمکش منجر به رخت برستن عقل نقاد و ملامت‌گر از تاریخ ما شد و بر ما همان رفت که رفت. حتی در دوران اخیر پس از آشنایی با عقل مدرن روح ایرانی اغلب مغلوب عشق بوده است و در مقاطع حساس تاریخی به‌اقتضای همان مغلوبیّت عمل کرده است. شیخ اجل در ادامه خوب گفته است که: «آنکه عاشق شد، ازو حکم سلامت برخاست.» سلامتی جان با عقل‌ورزی و اعتدال در عقل‌ورزی و عشق‌ورزی برقرار می‌شود. اما از کسانی که تصوّف را مانع اندیشه‌ورزی یافته‌اند، باید پرسید که آیا این جانی که مغلوب عشق و عرفان شده است می‌تواند با عقل پدید آمده در تاریخ دیگر به سلامت بازگردد؟! مگر ممکن است پدیدارهای

تاریخی از دو سر مختلف مانند اجزاء یک دستگاه جابجا شوند و سپس به‌عنوان اعضاء یک پیکره در کنار هم قرار گیرند و نقش ایفا کنند؟ جان عاشق پیشه ایرانی با ارتزاق از عرفان در کنار سایر اجزاء موقوم فرهنگ ایرانی مسیر تاریخ طولانی ایران را طی کرده است. در این مسیر گاه بالیده و درخشیده و حیات سرشار علمی و فکری و سیاسی داشته و گاه هم دچار فترت و رخوت در اندیشه‌ورزی و اسیر استبداد و خودکامگی‌ها در سیاست شده است. چگونه می‌توان در تاریخ پر اجزاء و عناصر ایرانی تصوّف را تنها متهّم قلمداد کرد؟ آیا نباید به سهم دیگر عناصر و به مجموعه آنها در کنار یکدیگر اندیشید؟ اصلاً آیا می‌توان با استناد به آنچه در یک تاریخ رخ داده به قضاوت درباره تاریخ دیگر پرداخت؟ به نظر می‌رسد درباره پدیدارهای هر تاریخ بتوان با استناد به همان تاریخ حکم کرد. اما به‌فرض که وضع تاریخی یک ملت در حال دگرگونی باشد، این دگرگونی ناگهانی و بدون مقدمه نیست. باید عناصر و اجزاء تشکیل دهنده دوره تاریخی قبل مرحله‌ای از تبادل و تغییر را طی کنند تا به‌تدریج سنتزهای بعدی خود را ظاهر سازند.



اگر پس از تلاقی فرهنگ و تمدن ایرانی با فرهنگ و تمدن مدرن چنین دادوستدی آغاز شده است، آن گاه باید از قابلیت‌های متفاوت عناصر سازنده فرهنگ ایرانی برای ورود به چنین عرصه‌ای پرسش کرد. در وضعیت جدید باید از واکنش‌ها و کارآمدی‌های اجزاء متفاوت فرهنگ ایرانی در مواجهه با فرهنگ مدرن پرسید. تنها راه خروج موفق از دوره تلاقی، فعال و بانشاط بودن جان و تن فرهنگ ایرانی و بازخوانی و بازاندیشی عناصر قبلی و سنجش و ارزیابی عناصر نویافته است. اکنون این پرسش برجسته‌تر می‌شود که کدامیک از عناصر فرهنگ ایرانی در این عرصه ما را بیشتر به کار می‌آید. فلسفه مشایی، فلسفه اشراقی، حکمت صدرایی، کلام، و غیره.

اگر بخواهیم قضاوتی اجمالی در این باب کنیم، باید گفت که تجربه یک‌صد و پنجاه سال اخیر نشان می‌دهد که تصوف و عرفان بیش از هر عنصر دیگر باعث فهم و گشودگی ما برای دریافت پدیدارهای نو بوده است. این قابلیت‌ها بیش از آن است که تاکنون ظاهر شده است. اما از این نکته نیز نباید غفلت کرد امکان ظهور واکنش‌های دیگری هم از عرفان وجود دارد. در تصوف قدرت فوق‌العاده‌ای برای به خواب رفتن و فروبستگی و در عین حال برای هوشیاری و گشودگی وجود دارد و امکان ظهور این دو وضع متضاد بیش از همه در ما ایرانیان

است. برای هرگونه تحوّل در روح و جان و اندیشه ایرانیان باید قبل از هرچیز در نحوه نسبت ما با تصوف تغییر رخ دهد. می‌توان نحوه فهم روح ایرانی از عالم و آدم را در هر زمان از نحوه فهم او از شعر مولانا و حافظ فهمید. آثار عرفا به صورت‌های مختلف در قالب شعر و نثر تغزلی و حماسی و مرثیه و مناجات و قصه و حکایت؛ درونی‌ترین پرده‌های جان ایرانی را مرتعش می‌سازد. آنها می‌توانند هم موجب رفق و مدارا و عطوفت شود و هم می‌تواند موجب خشم و درستی و قهر گردد. می‌تواند باعث هیچ انگاشتن دنیا و مافیها شود و از عمل و اندیشه در سرای فانی بازدارد و یا سراسر عالم را جلوه معشوق نشان دهد و آن را عرصه‌ای برای جستجو و عمل و کوشش سازد.

تصوف و عرفان برای کارآمدی آگاهانه و متناسب با زمان در عالم ما، نیاز به بازخوانی و تأمل مجدد دارد. به‌خصوص باید امکانات متفاوت تأثیرگذاری آن موردتوجه قرار گیرد. آن که پس از بهره‌مندی از میراث عالم مدرن به‌سوی تصوف می‌آید، به علت برخورداری از روح نقادانه آن را ابتدا می‌شناسد و براساس نیاز زمان درصدد فهم و اخذ آن برمی‌آید. اما شیفتگی ما نسبت به تصوف چه‌بسا ما را مجدداً به بستری تاریخی بازگرداند که از آن بستر نتوان عالم معاصر را فهمید و به رجعت به سوی عوالمی درهم شکسته و غیرقابل بازگشت میل کنیم.

اما در مورد نحوه تأثیر عرفان منفصل از تاریخ آن، باید به خصوصیات تفکر مدرن به‌طور کلی و وضع عالم معاصر توجه کرد. روح جستجوگر و نقاد مدرن در پی هر وضع جدید و هر بحران به جستجوی قابلیت‌ها و انرژی‌های جدیدی می‌پردازد تا در حدّ توان آنها را اخذ و جذب کند. مطالعات شرق‌شناسانه که از قرن نوزدهم آغاز شد هرچند ابتدا به قصد شناخت و غلبه فرهنگی بود، اما به‌تدریج صورت‌های دیگری هم یافت و در شعاع‌های محدودی در خود محققان شرق‌شناس تأثیر گذاشت. تمایل به فهم و اخذ میراث‌های شرقی از پدیده‌هایی است که از نیمه دوم قرن بیستم شدت یافت، به‌طوری که در چند دهه اخیر همین جریان به‌صورت گرایش وسیع به آیین‌های بودا، تائو و حتی آیین‌های مبتنی بر سحر و جادو در اروپا و آمریکا ظاهر شده است. این موج در عالم ما شامل عرفان و تصوف شده است. به نظر می‌رسد قابلیت نفوذ و تأثیر تصوف بیشتر از آن است که تاکنون ظاهر شده است.

در پایان اشاره به نکاتی ضروری می‌نمایم.

مهم‌ترین مخاطب هرگونه بحث از تصوف ایرانیانند. برعکس هرگونه بحث درباره حال و آینده فرهنگ ایرانی نیز نسبتی با عرفان و تصوف دارد. آنچه که در این باب باید مورد تحقیق و تفکر بیشتر قرار گیرد عبارتند از:

۱. بازخوانی میراث صوفیه، به‌خصوص عرفان نظری که محل اتصال تصوف و فلسفه، عشق و عرفان و عرصه بیشترین کوشش‌ها برای عقلانی ساختن مکاشفات و مواجید و دریافت‌های باطنی است.
۲. بازخوانی تاریخ مدرنیته، به‌خصوص تفکر معاصر با التفات به دریافت‌های متفکران بزرگ معاصر و با اتکاء بر توان و امکانات نهفته در تصوف و عرفان اسلامی.

تصوف در برخورد با مسائل عالم معاصر توان بسیاری برای ایجاد افق‌های جدید و فهمیدن مسائل از مناظر دیگر دارد. در سال‌های اخیر شاهد کوشش محققانی هستیم که می‌خواهند براساس فضاها و تجربه کرده در عالم تصوف، مسائل انسان معاصر را تحلیل کنند. همه کسانی که در چند دهه اخیر در فرهنگ ایرانی رشد کرده و پس از آشنایی با فرهنگ مدرن سخن قابل توجهی گفته‌اند ریشه‌ای در عرفان و تصوف اسلامی داشته‌اند. این دین نسبت به تصوف گاهی آشکار بوده و اظهار گردیده و گاه پنهان و اظهار نگردیده است.

تنها با تداوم چنین کوشش‌هایی می‌توان انتظار داشت که اندیشه‌ای متناسب با جان و روح ایرانی و در جهت فهم و حل مسائل انسان معاصر اظهار گردد.

قابلیت تصوف برای چنین استنتاج‌هایی بسیار بیش از آن است که تاکنون ظاهر شده است. شاید از طریق چنین کوشش‌هایی فرهنگ ایرانی بتواند در عرصه مسائل انسان معاصر حضور مؤثر و راهگشایی پیدا کند و ایرانیان نیز بتوانند باتوجه به تاریخ و موجودی خود و کوشش برای بهره گرفتن از میراث انسان معاصر حیات خود را بهتر تداوم بخشند.



فرمایشات حضرت آقای مجذوب‌علیشاه معنای بیعت

مجلس صبح چهارشنبه، ۱۲ / ۳ / ۱۳۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیعت یعنی توافق، همانطور که در زمان ائمه و رسول الله بیعت انجام می شد، البته زمان رسول الله و ائمه غیر درویشان هم، بیعتی داشتند. ولی بیعت عرفانی این است که «بنده» اعلام می کند که چون من تشخیص دادم و فهمیدم که چون شما آقای من هستید، با هم قرار داد می بندیم، که در این قرار داد من اختیار و اراده ی خودم را، مرهون و در اختیار اوامر شما قرار می دهم. اوامری که شریعت است و خداوند هم می گوید من در مقابل این بیعت، به تو بهشت را وعده می دهم دوتا تعهد است. این معنای (معنای ظاهری) بیعت است.

اما بعد از اینکه بیعت انجام شد و درجه ی فهم یک قدری بالا رفت، شخص عهدی را که خداوند در روز ازل، (یعنی وقتی که بشر را خلق کرد) با او کرد را یادش می آید. چون برای خداوند امروز و فردا و پس فردا فرق ندارد همیشه زمان یک تیکه است. برای ما، مثل اینکه زمان کش می آید، ولی برای خداوند همه زمانها یکی است، چون نه تغییر میکند نه تحول پیدا میکند و بنابراین زمان برای او معنی ندارد خداوند می فرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس/۶۰) خطاب می کند به فرزندان آدم که هنوز فرزندی ندارد ولی همه فرزندان که ما هستیم، منظور است. ای بنی آدم، مگر با شما عهد نکردم که شیطان گولتان نزند دچاره اشتباه نشوید، اگر دچار اشتباه شوید، همان اشتباهی که پدرتان (آدم) کرد و دیگر از بهشت بیرون آمد، سرنوشت شما هم آن است. اگر آن اشتباه را نکردید و حالا هم بیعت کردید که آن کار را نکنید، اگر که نکردید آن وقت پاداشتان بهشت است، این معنای بیعت است.

به پیغمبران و ائمه، خداوند دستور این بیعت را داده است و در هر زمانی بنا بر مقتضیات زمان و هر مصلحتی بوده است این بیعت، به شکل خاصی ظاهر میشده است. در زمان قدیم مثلا حضرت یحیی، کنار رودخانه بودند، اشخاص که می آمدند بیعت کنند سطل آب را بر می داشت و روی آنها می ریخت، یا حضرت یوسف که در فیلم ها دیدید، غسل می کرد. در زمان عیسی (ع) هم غسل تعمید بود. در زمان پیغمبر ما، به همان شکلی بود که می دانید. در این بیعت تعهداتی که ما می کنیم تعهد تازه ای نیست همانیست که خداوند بر حسب فطرت در ما گذاشته است. منتها وقتی به این

دنیا آمدیم یادمان می رود و برای اینکه یادمان بیاید خداوند می فرماید دوباره بیعت کنید.

بیعت هم دو طرفه است (دو سر دارد). یکی بنده است که اظهار و تقاضا کرد اگر تقاضایش خالصانه بود، قبول می کنند. چون یکی بر من ایرادی گرفته بود و جواب دادم، که گفت شما می گویند باید همه بیعت کنند پس چرا بعضی ها را رد می کنید؟! آخر بیعت با خداوند که می گوئیم، بازی بچه گانه ای نیست، که یکی شاه و یکی وزیر شود. یا بچه ها یک کاغذی یا قلمی دارند به رفیقشان می دهند، چند دقیقه بعد می گویند پس بده به زور می گیرند، یا پس می دهند، این نیست، باید با دقت رفتار کرد.

بیعت دو طرف دارد یکی اینکه این شخص اگر بداند در مقام بیعت، بر خلاف بیعت و بدون توجه به آن مرتکب گناهی شود، گناهای بیشتر از آن کسی است که بیعت نکرده و آن گناه را مرتکب می شود. همچنین از آن طرف، اگر در این بیعت پایدار باشد «**اِسْتَقَامُوا**» که در قرآن چند بار گفته است. کسانی که استقامت می ورزند، در این صورت هم اجر و فوایدش باز هم بیشتر از آن شخصی است که بیعت نکرده است، همینطور که ممکن است رنجش بیشتر باشد. اما بیعت از طرف بندگان، اینهایی که بیعت کردند یا به همان شکل تَمَرَد می شود که گناهی مرتکب می شود اگر به عنوان توبه باشد، توبه کند، یعنی از خدا معذرت بخواهد و خدا نیز می بخشد، به شرط اینکه اصل بیعت یادش باشد و یادش باشد که همچنین تعهدی دارد و این [گناه] کار بدی است.

یا اینکه اصل بیعت فسخ می شود، داستان بلعم باعورا را بخوانید از لحاظ معنوی یک مقامی داشت، مستجاب الدعوه بود مثل اینکه به او قول داده بودند هر چه بخواهی به تو می دهیم. حضرت موسی (ع) هم، هنوز شاید به آخرین مرحله در مقام پیغمبری نرسیده بود، خُب به رعایت حال موسی موظف بود، به او اصرار کردند و حتی حبسش کردند که موسی را نفرین کن، بالاخره موسی را نفرین کرد، خدا چون گفته بود قبول کرد، ولی دیگر خودش ملعون شد. منتها این خطر برای همه است، مثل نردبانی که سی پله دارد، گذاشتند که به پشت بام بروند. کسی شروع به رفتن می کند، پله اول می افتد یا می شود یک قدری گرد و خاک دارد، پایش درد می گیرد، اگر بخواهد دو مرتبه می رود، افتادن از پله دوم یک قدری سخت تر است و پله پنجم اگر بیفتد خیلی خطرناک تر است، به همین شکل تا پله ای آخر. بلعم باعورا که به آن پله های آخر رسید و از آنجا افتاد، آن وقت دیگر خیلی خطرش زیاد تر است به هر جهت این بلعم باعورا بود، پیوندش قطع شد، یعنی بعد از این کار، دیگر لعین شد، یعنی مثل خود شیطان شد. منظور یکی از این طرف است و یکی هم خداوند طرف دیگر بیعت است یا کسی که بیعت از آن شخص می گیرد آن هم باید رد کند. اما به این سهولت رد نمی کند، به قول مرحوم فریدونی، چون او خدمت مرحوم حاج شیخ عباسعلی مشرف شده بود و به او خیلی علاقمند بود بعد که خُب شیخ عباسعلی کنار رفت نگران شد، خدمت حضرت «**حضرت صالحعلیشاه**»، عرض کرد بود، او را حفظ کنید و «**حضرت صالحعلیشاه**» به او فرموده بودند، دستی را که ما گرفتیم رهائش نمی کنیم. چون خداوند یک طرف بیعت است و برای اینکه در هر لحظه به طرف امکان این را بدهند که بر گردد.

در هر یک از ادیان، پیغمبران یک نحوه بیعت داشته اند و آن بیعت در هر حال هست. یک بیعت کلی، همه بندگان خدا دارند و آن وقتی است که خداوند بنی آدم را آفرید، خطاب به آدم و فرزندان او که در فرضش بودند، فرمود «**أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ ...**» (یس/۶۰) به آدمی که هنوز حیات اینطوری مثل ما نداشت، ولی وجود داشت و همه فرزندان او، تا روز قیامت، که وجود نداشتند، ولی نزد خدا وجود داشتند. خطاب به همه ی آنها گفت که «**...أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...**» (اعراف/۱۷۲) آیا من خدای شما نیستم؟! همه گفتند چرا! آن، ظاهراً یک بیعتی است، البته بیعت نیست، عرضه ی بیعت از طرف خداوند است. خداوند ارفاق کرده آن را نمی گیرد، ولی می گویند از وقتی که بیعت کردید، مراقب باشید.

بعد هم این بیعت محترم است، هر انسانی البته محترم است «**وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ...**» (اسراء/۷۰) بنی آدم را ما گرامی داشتیم، همه بنی آدم یک قدری احترام و بزرگی دارند، ولی آن بیعتی که کردند بیعت خودش یک احترامی دارد که آن احترام بیعت را باید حفظ کرد و به نتیجه، به دنباله آن احترام است و فرمان هایی که بر حسب آن بیعت داده می شود.

یک بار در مورد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حایری که شیخ و المشایخ و ملقب به «**رحمت علیشاه**» بودند، مثال زدیم. ایشان خیلی هم مورد علاقه و احترام بودند. حاج سید علی روح الامین از پدرش حاج سید هادی مأمور اخذ وجوهات بود، خُب بعضی ها حواله می دادند که او مبالغی را بگیرد که مصرفی داشت. آقای حاج شیخ عبدالله می بایستی، اول ماه یک مبلغی بگیرند، آنوقت دیگر خودشان می دانستند با آن چکار کنند. می گفتند حاج شیخ عبدالله که همه این اندازه احترامش را داشتند، می رفت مغازه ی روح الامین، دو زانو جلوی او می نشست و آن پول را می گرفت. آقای روح الامین خجالت می کشید، حاج شیخ عبدالله می گفتند نه! آن اجازه ای که تو داری و مأموریتی من دارم که بیایم، اینها محترم است. حالا بگذریم، این بحث خیلی مفصل است، که جداگانه یک وقتی در موردش صحبت می کنیم، **انشاءالله**



ادامه‌ی فشار بر درویش کوار: بازداشت مجلس دار دهستان فرمشکان کوار



مجلس دار شب دوشنبه دهستان فرمشکان از توابع شهرستان کوار بازداشت شد.

به گزارش خبرنگار مجذوبان نور؛ ماموران امنیتی و لباس شخصی صبح روز (مورخ ۲۹ خرداد) با یورش به منزل آقای منوچهر زارع این درویش گنابادی را بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل کردند. آقای منوچهر زارع از درویش گنابادی و مجلس دار دهستان فرمشکان از توابع شهرستان کوار می‌باشد و بنا به گفته‌ی خانواده‌ی این درویش گنابادی بازداشت وی بدون ارائه حکم قضایی بوده است.

در سه ماهه‌ی ابتدایی سال ۹۱ فشار بر درویش طریقت نعمت الهی گنابادی با بازداشت بیش از ۱۰ تن از درویش و محاکمه صدها تن از آنان در دادگاه‌های تهران، بروجرد، کوار، شیراز همچنان

ادامه دارد و این در حالیست که ۷ تن از وکلا و مدیران سایت مجذوبان نور بیش از ۹ ماه است که در بندهای امنیتی زندان اوین تهران و پنج تن از درویش استان فارس در زندان عادل آباد شیراز در حبس می‌باشند و همچنان از وضعیت رسیدگی به پرونده‌ی آنان اطلاعی در دست نیست.

احضار تلفنی چندین تن از درویش گنابادی و بازداشت ۲ درویش گنابادی بخش صقادهستان فارس در کمتر از ۲۴ ساعت



یکی دیگر از درویش بخش صقادهستان از توابع شهرستان آباده بازداشت شد.

به گزارش خبرنگار مجذوبان نور؛ صبح روز ۲۹ خردادماه ۱۳۹۱ ماموران امنیتی و لباس شخصی با حمله به منزل آقای امین ابوالحسنی از درویش گنابادی بخش صقادهستان آباده، این درویش گنابادی را بدون ارائه حکم قضایی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل کردند.

آقای امین ابوالحسنی داماد آقای علی شفیعی مجلس دار بخش صقادهستان از توابع شهرستان آباده می‌باشد که روز گذشته به همین روال بازداشت به مکان نامعلومی منتقل شد.

طبق گزارشات رسیده از بخش صقادهستان از توابع شهرستان آباده، تعدادی دیگر از درویش این بخش توسط اداره‌ی اطلاعات و بصورت تلفنی احضار شده‌اند که درویش احضار شده با بیان اینکه احضار تلفنی هیچگونه وجه قانونی ندارد از مراجعه به اداره‌ی اطلاعات آباده خودداری کردند.

در ادامه‌ی این گزارش به بازداشت آقای منوچهر زارع از درویش گنابادی و مجلس دار دهستان فرمشکان از توابع شهرستان کوار نیز اشاره شده است که وی نیز صبح امروز مورخ ۲۹ خرداد با یورش مامورین امنیتی و بدون حکم قضایی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده است.

با توجه به تحرکات روزهای گذشته و بازداشت‌های اخیر توسط نیروهای امنیتی شاهد فشار روز افزون معاندین عرفان و تصوف به درویش طریقت نعمت الهی گنابادی می‌باشم که این فشارها در سه ماهه‌ی ابتدایی سال ۹۱ بر درویش طریقت نعمت الهی گنابادی با بازداشت بیش از ۱۰ تن از درویش و محاکمه صدها تن از آنان در دادگاه‌های تهران، بروجرد، کوار، شیراز همچنان ادامه دارد و این در حالیست که ۷ تن از وکلا و مدیران سایت مجذوبان نور بیش از ۹ ماه است که در بندهای امنیتی زندان اوین تهران و پنج تن از درویش استان فارس در زندان عادل آباد شیراز در حبس می‌باشند و همچنان از وضعیت رسیدگی به پرونده‌ی آنان اطلاعی در دست نیست.



ممنوع الملاقات شدن یک درویش گنابادی



کسری نوری از درویش گنابادی محبوس در زندان عادل آباد شیراز از هفته گذشته ممنوع الملاقات شده است.

به گزارش خبرنگار مجذوبان نور؛ کسری نوری که بیش از ۳ ماه است در زندان عادل آباد شیراز در بازداشت بسر می‌برد هفته‌ی گذشته به دلیل درگیری و توهین و تنبیه برای خواندن نماز به صورت فرادا، با شکایت روحانی بند سبز جوانان به مدت ۲ روز به بند ارشاد (معروف به سیاه‌چال) منتقل و سپس به بند ۱۱ (بند جرائم سنگین) انتقال پیدا کرده است. لازم به ذکر است که برخورد روحانی بند سبز جوانان زندان عادل آباد با کسری نوری با توهین و فحاشی همراه بوده که وی با مقاومت این درویش گنابادی روبه‌رو شده و اقدام به برخورد شدید فیزیکی کرده و با فشار دادن گردن و گذاشتن

دست بر روی دهن کسری نوری سعی در ساکت کردن آقای نوری که از اعتقادات و حقوق خود دفاع می‌کرده داشته است.

کسری نوری یکبار در تاریخ ۲۱ دی‌ماه به اتهام فعالیت شبانه روزی و اقدام علیه نظام و عضویت در گروهک انحرافی بازداشت و پس از ۴۶ روز حبس در اداره اطلاعات شیراز و زندان عادل آباد شیراز با وثیقه ۵۰ میلیونی آزاد شد و سپس مجدداً در تاریخ ۲۴ اسفند ماه به اتهام فعالیت تبلیغاتی علیه نظام به نفع بیگانگان و ارتباط و مصاحبه با رسانه‌های بیگانه بازداشت شده که پس از بازداشت دوم این درویش گنابادی هنوز پرونده وی از اداره اطلاعات شیراز به دادگاه انقلاب ارسال نشده است. خانواده‌ی این درویش گنابادی از وضعیت نگهداری آقای نوری اظهار نگرانی کردند و به خبرنگار سایت مجذوبان نور گفتند: قرار بازداشت کسری در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ماه پایان یافته و هیچ قراری برای آزادی این درویش گنابادی صادر نشده است و هم اکنون وی بصورت غیر قانونی در زندان بسر می‌برد.

رد صلاحیت احسان حیدری از وکلای درویش گنابادی



احسان حیدری از وکلای درویش گنابادی در دومین دوره انتخابات هیات مدیره کانون وکلای دادگستری استان لرستان رد صلاحیت شد.

احسان اله حیدری از وکلای درویش گنابادی در دومین دوره انتخابات هیات مدیره کانون وکلای دادگستری استان لرستان به علت دلبستگی به طریقت درویشی نعمت‌اللهی گنابادی و داشتن سابقه‌ی وکالت از درویش رد صلاحیت شد.

هیئت نظارت برانتخابات کانون وکلای دادگستری استان لرستان در حالی لیست صلاحیت ده نفر از وکلای را برای دومین دوره انتخابات کانون وکلای دادگستری لرستان اعلام کرد که نامی از این وکیل درویش گنابادی در آن نبود. یاد آور می‌شود که این اولین بار نیست که محرومیت‌هایی برای این وکیل دادگستری به خاطر علاقه مندی به طریقت درویشی نعمت‌اللهی گنابادی ایجاد شده است. وی سال ۸۷ نیز از تحصیل در دوره دکترای جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم محروم شد و همچنین در سال گذشته نیز با وجود ۱۱ سال سابقه عضویت در هیات علمی تمام وقت از دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی اخراج شد. این قبیل اقدامات غیر قانونی شامل محرومیت‌های شغلی و تحصیلی بر درویش به ویژه طریقت سلسله نعمت‌اللهی گنابادی سالهاست که در دستور کار قرار گرفته و با فشار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی در سراسر کشور به اجرا در می‌آید.